

جلسه ۲۸ (قاعده اعانه -- مکاسب)

- ۲..... قاعده حرمت اعانه بر اثم:
- ۲..... روایت ششم:
- ۳..... نکته اول حدیث:
- ۳..... نکته دوم حدیث:
- ۴..... نکته سوم حدیث:
- ۴..... بیان تعارض:
- ۴..... حل تعارض:
- ۵..... نکته چهارم حدیث:
- ۵..... نکته پنجم حدیث:
- ۶..... روایت هفتم:
- ۶..... نکته اول:
- ۷..... نکته دوم:
- ۷..... نکته سوم:
- ۷..... روایت هشتم:
- ۷..... بحث سندی:
- ۷..... بحث دلالتی:
- ۸..... روایت نهم:
- ۸..... بحث سندی:
- ۸..... بحث دلالتی:
- ۸..... روایت دهم:
- ۸..... روایت یازدهم:
- ۹..... روایت دوازدهم:
- ۹..... روایت سیزدهم:
- ۹..... بحث سندی:

- ۱۰ بحث دلالتی:
۱۰ روایت چهاردهم:
۱۰ بحث سندى:
۱۰ روایت پانزدهم:
۱۰ بحث سندى:
۱۰ روایت شانزدهم:
۱۰ بحث سندى:
۱۰ بحث دلالتی:

قاعده حرمت اعانه بر اثم:

در قاعده حرمت اعانه بر اثم ابتدا دليل عقل را بحث کردیم، بعد دليل کتاب را که آیه شریفه بود و در دليل سوم مجموعه روایاتی که در مواردی وارد شده بود، این روایات را به دو بخش روایات مربوط به اعانه بر ظلم و سایر روایات تقسیم کردیم، فعلاً بحث ما در روایاتی بود که در خصوص اعانه بر ظلم وارد شده بود.

روایت ششم:

و عنه عن ابيه عن ابن ابي عمير عن بشير عن ابن ابي يعفور قال كنت عند ابي عبدالله (ع) اذ دخل رجل من اصحابنا فقال جعلت فداك إنه ربما اصاب الرجل منا الضيق أو الشدة فيدعى الى البناء يبنيه أو النحر يكرهه أو

المثناة ۲/۳۷ يصلحها فما تقول في ذالك فقال ابو عبدالله عليه السلام، می گوید گاهی ممکن است یکی از اصحاب ما مجبور شود به خاطر سختیها و دشواریهای زندگی برود در ساختمانی در جریان جویی و امثال اینها کمک کند به دستگاه بنی عباس فما تقول في ذالك سؤال این است که اصاب الرجل منا الضيق أو الشدة در یک تنگنایی قرار می گیرد که مجبور است برود در ساخت بنایی و امثال اینها به آنها کمک کند، فقال ابو عبدالله ع ما احب عنی عقدت لهم عقدتا أو وکیت لهم وکائا و ان لی ما بین ۳/۳۷ لا بتیها می گوید من دوست ندارم که یک گرهی برای آنها بزنم یا سر کیسه ای را برای آنها بدوزم در حالیکه شرق و غرب عالم دست من باشد، یعنی در حالیکه اینقدر تمکن دارمف دوست ندارم یک گرهی برای آنها بزنم یا کیسه ای را بدوزم برای آنها حتی یک مده قلم که اندازه اینکه قلمی به دوات بزنم کمکشان کنم باز دوست ندارد ان اعوان الظلمه فی يوم القيامة فی سراق من نار حتی يحکم الله بین العباد ان اعوان اظلمه فی سراق من نار حتی يحکم الله بین العباد.

این حدیث شریف هم در بحث اعانه بر ظلم وارد شده در این حدیث نکاتی وجود دارد.

نکته اول حدیث:

به لحاظ سندی است که بشیر در اینجا ابن ابی عمیر از او نقل کرده و طبق نظر ما این اعتبار دارد بقیه سند هم که مشکلی ندارد و لذا سند درست است.

نکته دوم حدیث:

این است که جمله ما احب عنی عقدت لهم، اگر به تنهایی بود، محل بحث بود از حیث دلالتش بر حرمت، یک بحثی است که در مواردی که حضرت می فرماید: أکره ذلک یا ما أحب ذلک آیا این مثل نهی است دلالت بر حرمت می کند؟ یا اینکه مطلق مرجوعیت است که با کراهت هم سازگار است؟ در بعضی جاها این تعبیر آمده و محل بحث قرار گرفته و اختلاف هم هست، بعضی می گویند نهی مطلق مرجوعیت یا اثبات کراهت مطلق بدون قید، این می شود همان حرمت مثل اینکه در امر و نهی هم همینطور است می گوید امر را که مطلق آورد و نهی را که مطلق آورد، این یعنی وجوب یا حرمت از اطلاقش اینطور استفاده می شود، اینجا هم بعضی اینطور گفته اند که از اطلاق ما احب یا اکره در جایی که وارد می شود استفاده حرمت می شود، وضعش اینطور نیست چون دوست نداشتن در آن مرجوعیت مکروه هم باز ما احب از لحاظ لغوی صادق است، گفته شده که اطلاق عدم محبوبیت یا کراهت مطلقه این حمل می شود بر همان حرمت.

نظر دیگر هم این است که چنین اطلاقی در آن نیست و همان مرجوعیت مطلقه را می رساند. این اختلاف در جای خودش محفوظ اما در اینجا مقصود حرمت است، علتش این است که اولاً ذیلی دارد که قصه را حل کرده آن

تعلیل ذیلش این است که ذن اعوان الظلمه فی یوم القیامه فی سراق من نار در مرکبی از آتش هستند در انبوهی از آتش هستند، حتی یحکم الله بین العباد، این نشان می دهد که عذابی که روز قیامت متوجه می شود این یک کار مکروهی نیست، چرا گاهی ممکن است که بعضی از مکروهات موجب معطلی و بعضی گرفتاریها در روز قیامت باشد بعد هم نجات پیدا کند آن شاید با بعضی کراستها هم سازگار باشد، اما فی سراق من نار عبارت ظهورش در عذاب است و عذاب هم ملازم با حرمت است، از این جهت دلالت روایت بر حرمت در آن شبهه ای نیست. ثانیاً بنابر آن نظری که ما احب مثل اگره اطلاقش ظهور در حرمت دارد.

نکته سوم حدیث:

این است که این حدیث یک حرمت مؤکده ای را هم می رساند غیر از ذیلش که فی سراق من نار دارد، برای اینکه می گوید ربما اصاب رجل منا الضیق أو الشده و یدعی الی البنا، حتی در فرض اضطرار حضرت می فرماید که مجبور هم شدی سختی را تحمل کن و نرو در این کار، حتی در این حد که من گاهی برای آنها بزنم نمی خواهم در کار آنها مصاحبت کنم.

بیان تعارض:

این در واقع یک نوع تعارضی دارد، چون روایات دیگری ما داریم که اگر ضرورتی پیدا شد و مصلحتی در کار بود مانعی ندارد که با آنها همکاری کند، کفاره اش این است که برای اصحاب ما و مؤمنین هم کمک کند در دستگاه.

حل تعارض:

این است که این در بحثهای شخصی است، در بحثهای اجتماعی این را نمی گیرد، اگر یک وقتی ضرورتهای اجتماعی اقتضاء کند، یا مصالح مومنین اقتضاء کند که کسی برود در دستگاه آنها برای اینکه کمک کند این مانعی ندارد. علی ابن یقطین در روایت بعدی آورده که نامه می نویسد به حضرت که من سختم است در دستگاه بودن اگر اجازه دهید خودم را یک طوری خلاص کنم، حضرت می فرماید: نه بمان و لذا این یک مسأله فردی است، نه عمومی و اجتماعی، یک جهت دیگر هم این است که قاعداً این را باید حمل بر یک ضیق و شدت و متعارف کنیم به معنای سختی متعارفی دارد و الاً اگر واقعاً از زندگی ساقط می شود، یا راهی برای زندگی ندارد، یا عسر و حرجی دارد که او را به قتل و مرگ و اینها می کشد، این روایت آنها را دیگر نمی گیرد، حالا یا اینکه این انصراف

دارد و آن را نمی گیرد یا اینکه اگر انصراف هم نداشته باشد آن روایات دیگری که این نوع موارد را می گوید مجوز این است که بروی با آنها همکاری کنی آنها حاکم بر این است و این حدش را از این بیرون می برد.

نکته چهارم حدیث:

این است که اطلاق و شمول عون و اعانه را می رساند، یعنی اعانه را حتی با دقت در موارد ریز مورد توجه قرار داده، حتی اینکه یک گرهی بزند این مبالغه تا اینجا است، یعنی اینها عون است اگر این تأکیدات نبود ممکن بود این عون کارهایی است که روشن است دارد کمک می کند در این حد که دستش را بگیرد کیسه اش را درست کند اینها چیزهای متعارف عونی نیست، نه می گوید با دقت همه اینها عون است، حتی کوچک ترین کارهایی که تأثیر در دستگاه آنها می گذارد و ظهور این از یک طرف و از طرف دیگر ظهور اینها هم در این است که کمک مستقیم به ظلم هم نیست، حالا در یک ظلم خاصی کمک می کند، ممکن است این گرهی که می زند این کار ظلم به کسی هم نباشد، در این کار شخصی ظلم به کسی نیست، ولی در مجموع این ظالم را و دستگاه ظلم را دارد تقویت می کند، این هم مؤید این است.

نکته پنجم حدیث:

این است که در این حدیث و بعضی از احادیث دیگر ممکن است کسی بگوید که اختصاص دارد به ظلم دستگاههای حکومتی، گفتیم بعضی روایات دارد دستگاه حاکمان ظلم و جور که مبنای حکومتشان مبنای باطلی است و اصول و مبانی درستی ندارد حکومتشان و غصب خلافت و ولایت است و اما شامل ظلمهای متعارف از غیر دستگاههایی که آمده اند ولایت و حکومت را غصب کرده اند، نه کسی نیست که حالا ولایتی را گرفته باشد منصبی را غصب کرده باشد ولی یک آدم شرور است ظلم می کند اینها را هم می گیرد، خوب ظاهر این روایت و بعضی روایات دیگر در اعوان ظلمه سه چهار تا از این روایاتی که اینجا خواندیم غیر از معونه ظالمین اول بقیه بیشتر به این ناظر بود، در اینجا دو احتمال است، یک احتمال این است که ظاهر این را بگیریم و بگوییم این روایات تأکیدش بر حرمت همکاری با دستگاههای جائز و غاصب است و همکاری با آنها این یک حرمتی دارد و فلسفه اش هم فلسفه سیاسی است، بنابراین بگوییم دیگر آن چیزهای دیگری را نمی گیرد در آنجایی که اینطور همکاری با یک دستگاه غاصب نیست.

احتمال دیگر این است بگوییم این روایت اطلاق دارد، به خاطر آن ذیلش که إن اعوان الظلمه ذیلش به تعلیل است آن تعلیل ذیلش دارد اعوان الظلمه و اعوان الظلمه گرچه اینجا مصداق مورد دستگاه جائز و غاصب است، اما عون

الظلمه این عنوان مطلق است که شامل عون هر ظالمی می شود ولو ظالمی که دستگاه حکومتی ندارد، غصب ولایت و خلافت نکرده، ولی ظالم است کار معین او هم می شود اعوان الظلمه.

بعید نیست که بگوییم این احتمال دوم ما شامل سایر موارد می شود به یکی از این دو وجه یا همین تعلیل ذیل است که إن اعوان الظلمه فی سراق من نار و العلل تعمم و تخصص ولو اینکه معلل در اینجا بحث دستگاه بنی عباس است و همکاری با دستگاه بنی عباس است، ولی علت که ان اعوان الظلمه فی سراق من نار این علت عام است و تعمم مبنای حکم علت است.

وجه دوم این است که اگر کسی بگوید که نه اعوان الظلمه هم اصلاً انصراف دارد یا ظهوری دارد در آنهایی که با دستگاه ظلم همکاری می کنند، همچنین انصرافی اگر کسی بگوید که خیلی هم ثابت شده نیست، القاء خصوصیتش بحثی نیست که متفاهم عرفی این است که ظلم و کمک به ظلم موضوعیت دارد و لو حالا به نحوی آن ظلم یک ظلم خاصی است بر مبنای غصب ولایت است، ولی اگر جماعت شروری باشند که غصب ولایت نکرده اند، ولی واقعاً به همه لطمه می زنند، بعید نیست که القاء خصوصیت بشود.

روایت هفتم:

و عنه عن ابيه عن ابن ابي عمير عن هشام سالم عن جهم ابن حميد قال قال ابو عبدالله عليه السلام اما تغشي سلطان هولاء، حضرت به جهم ابن حميد گفت که آیا تو به سمت سلطنت اینها یعنی دستگاه بنی عباس نمی روی؟ منظور این است که همکاری با آنها نمی کنی؟ جواب می دهد که نه، حضرت می فرماید: لم برای چه نمی روی به سمت آنها؟ جواب می دهد فراراً بدینی برای اینکه دینم را حفظ کنم. و بعد حضرت سؤال می کنند که و عزم علی ذالک تصمیم به این هم داری یعنی آدم مثل اینکه مرتکب می شود تو این امر حالا برگشته و می گوید که تصمیم داری نروی به سمت اینها؟ در پاسخ حضرت می فرمایند: که الان سلم لک دینک حالا که برگشتی و عزم داری که همراه اینها نروی دینت سالم است.

در این روایت هم نکاتی وجود دارد.

نکته اول:

این است که سندش اعتبار ندارد، چون جهم ابن حميد توثیق ندارد، اگر هم در کامل الزیارات یا تفسیر علی ابن ابراهیم باشد ما آن را هم قبول نداریم و لذا این سند بر خلاف یکی دو تای قبلی اعتباری ندارد.

نکته دوم:

این است که این روایت هم باز دلالت بر حرمت ورود بر همکاری با آنها می کند ولو اینکه در قالب سؤال و جواب آمده، ولی آخر حضرت می فرمایند: الان سلم لک دینک یعنی اگر این کار را نمی کردی دینت سالم نبود و این نشان می دهد که چیزی که به سلامت دین مخل باشد، حرام است و لذا حرمت را از آن الان سلم لک دینک می فهمیم.

نکته سوم:

این است که اینجا تعبیر عون و اینها نیامده، این روایت اختصاص دارد به اتیان دستگاه آنها، یعنی ورود در دستگاه آنها، شاید بگوییم این اخص از آن روایات دیگر است، این مربوط به این است که کسی برود عامل آنها شود، وارد دستگاه آنها شود و اما اینکه ورود در دستگاه آنها ندارد ولی حالا در یک موردی یک کمکی کرده به آنها شاید بگوییم که آنها را نمی گیرد، مگر اینکه القاء خصوصیتی بشود که بگوییم آنها را در بر می گیرد که بعید نیست.

روایت هشتم:

محمد ابن حسن به اسناد ابن ابی عمیر که سند مرحوم شیخ به ابن ابی عمیر سند درستی است که چند سند دارد که بعضیش درست است، عن یونس ابن یعقوب سند کاملاً معتبر است. قال لی قال لی ابو عبدالله علیه السلام لا تعنهم علی بناء مسجد به یونس ابن یعقوب فرمود که در بناء مسجد هم به اینها کمک نکن.

بحث سندی:

این روایت سندش معتبر است.

بحث دلالی:

از نظر دلالت می گوید اعانه حتی در خوبیها هم انجام نده، برای اینکه عون الظلمه است، عون الظالم است ولو اینکه فی فعله ظلم نیست، اما عون ظالم صادق است ولو در کارهای خیرش است، سرش هم این است که در قوام این دستگاه این امر مؤثر است، با واسطه این می شود عون ظالم فی ظلمه ولی بدون واسطه نیست این را حضرت به صراحت منع می کند.

روایت نهم:

بحث سندی:

سندش معتبر نیست، برای اینکه ابن بنت ولید ابن سبیه کاهلی است خود این ۲۸/۴۵ ولید ابن سبیه کاهلی توثیق دارد، ولی پسر دختر او بوده، نوه او بوده ابن بنت ولید آن توثیق ندارد.

بحث دلالی:

من سود اسمہ فی دیوان ولد سابع حشرہ اللہ یوم القیامہ خنزیرا کسی که اسم خودش را در دیوان اینها بنویسد روز قیامت به صورت خنزیر محشور می شود، این هم دلالتش روشن است می گوید همین که اسمت تو تمار آنها رفت، هر نوع کمکی که به آنها بکنی ولو کمک در کار خیر ولو با واسطه و بدون واسطه القاء می شود.

روایت دهم:

باز همین بحث دارد که من علق صوت بین یدیه سلطان کسی که یک شلاقی برای او بزند، روایت دهم هم شاید معتبر باشد.

روایت یازدهم:

احتمالاً معتبر است، اذا کان یوم القیامہ این را امام باقر از پیامبر خدا نقل می کنند که اذا کان یوم القیامہ نادی منادی این اعوان الظلمه و من لاق لهم دوات کسی که یک دواتی برای آنها تهیه کند، یعنی مخلوط کردن آن مواد که دوات شود، او ربط کیسا یا سر کیسه ای را برای آنها بدوزد، یا مد لهم مدت قلم قلمی را برای آنها تیز کند فاحشروهم معهم اینها می روند با آنها اعوان الظلمه این وضع را دارند. ما اقترب عبد من سلطان جائر الا تباعد من الله و لا کثر ماله الا اشتد حسابه و لا کثر تبعه الا کثرت شیاطینه . سه نکته اینجا حضرت می فرمایند:

نکته اول مربوط است به ما اقترب عبد من سلطان جائر لا تباعد من الله نزدیک شدن به سلطان جائر این حالا کمی شاید اعم از عون هم باشد هم اینکه به او نزدیک هم شود ولو اینکه صدق عون هم نکند ولی او نزدیک به او شده غالباً نزدیک شدن به او عون اوست، ولی گاهی ممکن است عون هم نباشد همین مصاحبت نزدیک شدن به سلطان جائر کسی نزدیک نمی شود الا تباعد من الله.

نکته دوم می فرماید و لا کثره ماله الا اشتد حسابه هر کس مالش بیشتر شد حسابش سخت تر است. نکته سوم اینکه تابعان کسی هم اگر زیاد شد شیطانهای او زیاد می شود هر چه طرف موقعیت بیشتری داشته باشد و اتباع بیشتری داشته باشد، شیطانهای او بیشتر می شود. معلوم است در معرض خطرهای بیشتری قرار می گیرد و

بنابراین نزدیکی به سلطان جائر می گوید تباعد من الله کثر ماله اشتد حسابه کثر تبعه کثر شیاطینه، البته ملاحظه می کنید سه فراز با هم تفاوت دارند، اولی می فرماید که اقترب تباعد من الله نزدیک می شود دور می شود از خدا این دوری از خدا یعنی معصیت است، اما آن دو تای بعدی زمینه های امتحان او دشوار می شود اشتد حسابه سخت است گناه که نکرده سخت است، یا کثر تبعه شیطانهای او زیاد می شود، یعنی در معرض خطر قرار می گیرد، به هر حال شاهد استدلال همان اقتراب به سلطان جائر و ظالم است.

روایت دوازدهم:

ایاکم و ابواب السلطان و حواشیها فإن اقربکم من ابواب السلطان و حواشیها ابعدکم من الله عز و جل و من آخر سلطان علی الله اذهب الله عنه الورع و جعله حیرانا که نسبت به سلطان جائر باز این تأکیدات آمده.

روایت سیزدهم:

هم روایت مفصلی است که من تولى خصومه الظالم أو اعانه علیها نزل به ملک الموت بالبشری بلعنه و نار جهنم و بئس المصیر و من خف لسلطان جائر فی حاجه کان قرینه فی النار و من دل سلطانا علی الجور قرن معها و کان هو و السلطان من اشد اهل النار عذابا و من عظم صاحب دنیا و احبه لطمع الدنيا سخط الله علیه و کان فی درجته مع قارون فی التابوت الاسفل من النار و من علق صوت بین یدیه سلطان جائر جعله الله حیه طولها سبعون الف ذراع همان شلاق می شود حیه ای که طولها سبعون الف ذراع و یسلطه الله علیه فی نار جهنم اردهایی می شود که هفتاد هزار ذراع است و یسلطه الله علیه فی نار جهنم خالدين فیها مخلدا و من سعی بأخیه الی سلطان و لم ینی الحزن منه سوء و لا مکروه احبط الله عمله، اگر رفت سعایت کرد پیش سلطان ظالمی برای برادر دینی خودش ولی بدی هم به او نرسید، احبط الله عمله، عملش را حبط می کند و إن وصل منه الیه سوء و مکروه أو اذی جعله الله فی طبقه مع هامان فی جهنم همینکه سعایت برای برادر دینیش کند پیش سلطان جائر، یعنی بغیر حق این حتی اگر بدی به او نرسد احبط الله عمله و اگر برسد فی طبقه مع هامان فی جهنم.

بحث سندی:

این روایت ظاهراً معتبر باشد، فکر می کنم آن عباس ابن معروف معتبر است.

بحث دلالی:

این روایت مثل روایت اول این ویژگی را دارد که مطلق ظالم را می گیرد من تولى خصومه ظالم تولى خصومت ظالمین یعنی به نفع او برود در دادگاه و جایی مثل آن کمکش کند در این خصومتهاى که دارد او اعانه عليها یا بر آن خصومت او را کمک کند بر آن ظلمی که دارد می کند کمکی کند، نزل به ملک الموت بلعنه و امثاله.

روایت چهاردهم:

من مشى الى ظالم ليعينه فقد خرج من الاسلام.

بحث سندى:

این روایت معتبر نیست.

روایت پانزدهم:

بحث سندى:

روایت معتبر نیست ولی همین مضمون را دارد.

روایت شانزدهم:

بحث سندى:

ظاهراً سند معتبر نیست. شاید هم معتبر باشد.

بحث دلالی:

محمد ابن عمر ابن عبد العزيز فى كتاب الرجال عن حمدوى، ظاهراً این روایت معتبر است که مربوط به صفوان است، صفوان ابن محران جمال که خیلی راوی بزرگ و مهمی بوده، حضرت به او می فرماید: كل شيء منك حسن جميل ما خلا شيئاً واحداً، این شهادت امام خیلی می گوید همه کارهای خوب است، غیر از یک کارت به صفوان می گوید، بعد می گوید که آن کار چیست؟ می فرماید: اكراعى جمالک من هذا الرجل می گوید شترانت را به این هارون کرایه می دهی، بعد می گوید و الله ما اکریته عشرا و لا بطرا و لا لصيد و لا للهو من برای کار اشتباهی اینها را به او کرایه ندادم اکریته لهذا الطريق یعنی طریق مکه جمال را به او دادم که به مکه مشرف شود و خود من هم تازه همراهش نیستم که بگویی خودش همراهش است اینها رسم شتر داران من است که اینها را به مکه می برند و می آورند و این بد نیست و لکن عبث معون المالى ۲۱/۴۵ بعد حضرت می فرماید: کرایه اینها را باید بگیری، می

گوید بله و قال لی همینکه می خواهی کرایه آنها را می گیری دوست می داری که باشند تا کرایه آنها را بگیری گفت بله خوب طبعاً حضرت می فرماید: من احب بقائهم فهو منهم که محبت بقای آنها ولو برای یک ساعت تا پولش را بگیرد فهو منهم و من کان منهم کان ورد النار آنوقت صفوان می گوید پس ذهبت و بعت جمالی عن آخرها همه شترها را فروختم. فبلغ ذالک الی هارون فدعانی فقال یا صفوان بلغنی انک بعت جمالک قلت نعم قال لم گفتم انا شیخ کبیر و ان الغلمان لا یعفون بالاعمال فقال هیهات هیهات انی لاعمل من اشار علیک بهذا من می دانم که کی تو را به این سمت هدایت کرد اشار علیم بهذا موسی ابن جعفر قلت مالی و لموسی ابن جعفر گفتم نه من با ایشان ارتباطی ندارم قال دع عنک هذا و الله لو لا حسن صحبتک لقتلتک اگر سابقه ات نبود تو را می کشتم.